

درس بزرگ انقلاب ۵۷، نقش مهم اعتصابات عمومی اقتصادی و سیاسی



به رغم شکست انقلاب سال ۵۷، قیام مسلحانه ۲۲ بهمن و سرنگونی رژیم سلطنتی همواره به عنوان یکی از برجسته‌ترین حماسه‌آفرینی‌های تاریخی توده‌های ستمدیده و زحمتکش مردم ایران علیه ستمگران، در تاریخ مبارزاتی کارگران و زحمتکشان، جاودان خواهد ماند. قیام مسلحانه ۲۲ بهمن ماه نشان داد که توده‌های ستمدیده مردم از چنان قدرت و توانایی برخوردارند که چنانچه اراده کنند، قادرند طی

در صفحه ۴

حسن روحانی، در قامت یک دلقک تمام عیار

با نگاهی گذرا به عمر ۴۰ ساله جمهوری اسلامی، همه کسانی که به اندازه سر سوزنی از انصاف و آگاهی برخوردار باشند، از مدت‌ها پیش فهمیده‌اند که مسئولان جمهوری اسلامی در عرصه دروغ‌گویی پیشگام همگان در جهان هستند. استثنایی هم وجود ندارد. هر چه دایره مسئولیت عناصر حکومتی وسیعتر باشد، به همان نسبت، ابعاد و میزان دروغ‌گویی آنان نیز بزرگ و بزرگتر است. این روند از زمان خمینی که معمار و پایه‌گذار اصلی حکومت اسلامی بود، شروع شد و به تدریج تمام تار و پود نظام را فرا گرفت. وقتی خامنه‌ای بعد از خمینی در راس نظام جمهوری اسلامی نشست، روند دروغ‌گویی و شارلاتانیسم در میان مسئولان جمهوری اسلامی آنچنان شتاب گرفت که توسل به دروغ و ریاکاری یکی از خصیصه‌های ذاتی و لاینفک نظام جمهوری اسلامی شد. این ویژگی، در کمتر زمانی، ابتدا در راس هرم قدرت و پس از آن بدون استثنا در همه ابعاد و ارکان نظام نهادینه شد.

شخص خامنه‌ای در این عرصه تا بدان جا پیش رفت که در کوتاه مدتی به عنوان مظهر ریاکاری و دروغ‌گویی در جمهوری اسلامی شناخته شد. به تدریج رقابت دروغ‌گویی در میان روسای دستگاه‌های قضایی، اجرایی، قانونگذاری و دیگر مسئولان نهادهای نظامی و اقتصادی آن چنان شدت گرفت که همگان نه تنها از ابزار دروغ‌گویی برای حذف رقبای جناحی خود در دایره قدرت سود بردند، بلکه از

در صفحه ۶

با احکام ظالمانه دستگاه قضایی باید به مبارزه برخاست

کانون صنفی معلمان خراسان شمالی هستند در مجموع به بیش از ۴۱ سال زندان و ضربات شلاق محکوم شده‌اند، احکامی که عیناً در دادگاه‌های به‌اصطلاح تجدید نظر نیز تأیید شدند.

در روزهای گذشته جعفر ابراهیمی از اعضای کانون صنفی معلمان تهران و بازرس شورای هماهنگی تشکلهای صنفی معلمان ایران نیز که

در صفحه ۷

احکام ظالمانه دستگاه قضایی جمهوری اسلامی علیه کارگران و مدافعان طبقه کارگر در پرونده‌های هفت‌تپه و روز جهانی کارگر برای اجرا به "دایره‌ی اجرای احکام" این دستگاه جلاذ و ظالم فرستاده شد. هم‌زمان با ارسال این احکام برای اجرا، دستگاه قضایی احکام دیگری علیه معلمان مبارز و منتقد نظام آموزشی جمهوری اسلامی صادر کرد. هفت معلم که از اعضای

معامله قرن "استمرار دسیسه‌های پیشین آمریکا و اسرائیل علیه مردم فلسطین

روز سه‌شنبه ۲۸ ژانویه دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، "طرح صلح" موعود خود را به جهانیان ارائه کرد. طرحی که وعده داده شده بود به مناقشه میان اسرائیل و فلسطین پایان خواهد بخشید و صلح را در خاورمیانه برقرار خواهد کرد.

از مدت‌ها پیش ترامپ جنجال و هیاهوی فراوانی پیرامون طرح صلح خود به راه انداخته بود و حتی آن را "معامله قرن" نامیده بود، اما بررسی جزئیات این سند ۱۸۱ صفحه‌ای نشان می‌دهد "معامله قرن"، نه تنها قرار نیست صلحی به ارمغان آورد، بلکه هدیه‌ایست بزرگ از سوی آمریکا به رژیم اشغالگر اسرائیل و استمرار سیاست‌های پیشین آمریکا در مورد فلسطینی‌ها. گرچه انتظار دیگری نیز نمی‌رفت، اما بی‌شرمی مهندسان این طرح تا جایی است که بسیاری ناچار شدند، القاب دیگری نیز حواله آن کنند، از جمله "سیلی قرن" از سوی محمود عباس، رئیس‌تشیکلات خودگردان فلسطین، "شوخی قرن" از سوی روزنامه اسرائیلی هارتس، و "بیلاخ بزرگ" به مردم فلسطین و "سند دیپلماتیک غیرجدی" از سوی روزنامه گاردین.

این طرح در روزهایی ارائه شد که جریان استیضاح ترامپ به اتهام "سوءاستفاده از قدرت"

در صفحه ۲

نبرد خونین گلا دیاتورهای کوچک محله هرندی



در صفحه ۱۰

برگزاری اکسیون حمایتی و اعتراضی در ونکوور

در صفحه ۵

در صفحه ۹

فعالین و هواداران سازمان فدائیان (اقلیت) - داخل کشور بهمن ۹۸

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

معامله قرن" استمرار دسیسه‌های پیشین آمریکا و اسرائیل علیه مردم فلسطین

در سنای آمریکا جاری بود و همان روز نیز دادستان کل اسرائیل در دادگاهی ادعانه خود علیه نتانیاهو به اتهام "فساد و ارتشا" و "خدشه‌دار کردن اعتماد عمومی" را رسماً اعلام کرد. از این‌رو، بسیاری می‌گویند، هدف اصلی از ارائه طرح در این زمان، انحراف افکار عمومی داخلی دو کشور از این رسوایی‌ها بوده است. اما مهتر از زمان رونمایی "طرح صلح" ترامپ، محتوای آن است.

پردازندگان این سند در حالی مدعی‌اند این طرح، "چشم‌انداز صلح" بین اسرائیل و فلسطینی‌هاست، که تمامی خواست‌های یک سوی این منازعه، یعنی دولت اسرائیل، را تأمین کرده‌اند، اما تقریباً تمامی خواست‌های طرف مقابل، یعنی فلسطینی‌ها را نادیده گرفته‌اند.

در این طرح، بیت‌المقدس به عنوان پایتخت "تقسیم‌ناپذیر" اسرائیل به رسمیت شناخته شده است. در برابر، روستایی به نام "ابودیس"، واقع در پشت دیوارهای شرقی و شمالی اورشلیم، که طی انتفاضه دوم توسط اسرائیل کشیده شدند، پایتخت فلسطین خواهد بود. در مورد سرزمین‌های اشغالی توسط اسرائیل، بخش‌هایی از کرانه غربی، به اضافه دره اردن، شهرک‌های یهودی‌نشین در سرزمین‌های اشغالی و بلندی‌های جولان به اسرائیل ضمیمه خواهند شد. در برابر، در نقشه‌ای که در این طرح آمده است، فلسطین به جز ۱۲ کیلومتر مرز نوار غزه و مصر مرز مشترک دیگری با کشوری به جز اسرائیل ندارند و کشور آینده فلسطین، عملاً محصور در اسرائیل خواهد بود. یا به گفته این طرح، "جوامع محصور در اسرائیل" که از طریق پل‌ها، تونل‌ها و جاده‌های تحت کنترل اسرائیل به یکدیگر متصل می‌شوند. در همین منطقه مفروض فلسطینی نیز پنج "منطقه استراتژیک" مشخص شده است که پایگاه‌های نظامی اسرائیل در آن‌ها مستقرند. همچنین تمام مرزها، فضای هوایی و راه دسترسی به دریا تحت کنترل اسرائیل قرار دارد.

در برابر این "هدیه" بزرگ، فلسطینی‌ها به شرطی که در یک بازه زمانی "ثابت" کنند که "لیاقت" دارند اجازه خواهند یافت، کشور مستقل خود را در دل اسرائیل تشکیل دهند. شروط نیز آن هستند که اسرائیل را به عنوان کشوری یهودی به رسمیت بشناسند، نوار غزه را خلع سلاح کنند، از "تروریسم" و حمایت از قربانیان نیروهای امنیتی اسرائیل دست بکشند. گرچه با وجود تمام سخت‌گیری‌ها و اما و اگرها، بسیاری از راست‌گرایان اسرائیلی، از هم اکنون تشکیل یک کشور فلسطینی را "توهین به مقدسات" خوانده‌اند و گفته‌اند اجازه چنین کاری را نخواهند داد.

آوارگان فلسطینی پس از جنگ ۱۹۴۸ نیز اجازه بازگشت به خانه‌هایشان را نخواهند داشت، اما می‌توانند ساکن مناطق فلسطینی شوند، در کشورهای میزبان جذب شوند یا از دیگر کشورهای منطقه اجازه اقامت بگیرند. عرب‌های ساکن بیت‌المقدس می‌توانند شهروند اسرائیل باقی بمانند یا تبعه دولت جدید فلسطینی شوند. همچنین می‌توانند ساکن دائمی اسرائیل شوند بی آن که

شهروند هیچ یک از این دو کشور شوند. البته چند میلیون دلار نیز به فلسطینی‌ها کمک خواهد شد تا به اقتصاد خود "رونق" بخشند.

ترامپ در این مراسم مدعی شد، "اسرائیل گام بزرگی به سوی صلح برمی‌دارد." نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل نیز که از شادمانی سر از پا نمی‌شناخت، با آن که طبق نظرسنجی‌ها در اسرائیل اقلیت کوچکی از مردم این کشور طرفدار الحاق مناطق اشغالی فلسطینی هستند، بلافاصله اعلام کرد این طرح را روز یکشنبه به رأی کنگس (پارلمان اسرائیل) خواهد گذاشت. اما گویا، در این میان سوءتفاهمی پیش آمده بود! زیرا فردای آن روز، یعنی روز چهارشنبه، جرد کوشنر (داماد ترامپ و از ایدپرداران این طرح) و جیسون گرین‌بلات (فرستاده آمریکا در منطقه و نماینده ویژه رئیس جمهوری در مذاکرات "صلح") در رسانه‌ها اعلام کردند، پیش از تشکیل یک کمیته مشترک، پیش از انتخابات اسرائیل و تشکیل دولت جدید، این طرح اجرایی نخواهد شد. با وجود این، در خبرهای بعدی آمده است که گویا تصویب کابینه کافی است و نتانیاهو در نظر دارد این طرح را روز یکشنبه به رأی کابینه‌اش بگذارد و با "حداقل ضمیمه‌سازی" سمبلیک، یعنی ۳۰ درصد سرزمین‌های اشغالی کرانه غربی، شانس برد خود در انتخابات بعدی را افزایش دهد.

با اعلام جزئیات این طرح، حتی پیش از سخنرانی ترامپ و نتانیاهو در کاخ سفید، تظاهرات و اعتراضات فلسطینی‌ها در کرانه غربی و غزه شعله کشید. واکنشی که انتظار آن می‌رفت. زیرا دولت آمریکا در روز ارائه طرح، به آمریکایی‌های حاضر در اسرائیل، هشدار داده بود. اسرائیلی‌ها هم هراسناک، نیروهای نظامی و امنیتی خود را در مناطق اشغالی تقویت کردند.

محمود عباس، رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین و حماس در اقدامی نادر سه‌شنبه شب جلسه‌ای تشکیل دادند تا درباره این طرح مذاکره کنند. عباس، پیش از آن این طرح را "سبلی قرن" و "دسیسه‌ای" خواند که باید به "زباله‌دانی" تاریخ سپرده شود. او روز سه‌شنبه اعلام کرد طرفدار مذاکرات بر اساس قطعنامه‌های سازمان ملل است، اما نه تحت رهبری ایالات متحده. پیش از آن نیز دولت خودگردان فلسطین در پی به رسمیت شناختن بیت‌المقدس به عنوان پایتخت اسرائیل در سال ۲۰۱۷ از سوی آمریکا، دولت ایالات متحده را تحریم کرده بود. عباس همچنین تهدید کرد که ارتباطات امنیتی با اسرائیل و آمریکا را قطع خواهد کرد.

کشورهای منطقه، واکنش‌های متفاوتی از خود نشان دادند. سفير امارات متحده عربی، که در جلسه رونمایی از طرح نیز حضور داشت، بلافاصله آن را "شروع مهمی برای بازگشت به مذاکرات" خواند. مصر آن را به صراحت رد نکرد، اما محتاطانه، خواست اسرائیل و فلسطین این طرح را "با دقت مطالعه کنند تا مذاکرات دوباره آغاز شود." عربستان سعودی از ایده ترامپ برای حل منازعه اسرائیل - فلسطین حمایت کرد ولی تأکید کرد که "تمامی موارد

مورد اختلاف" باید با "مذاکره" به نحوی حل شود که موجب پیشرفت فرآیند صلح و رعایت حقوق مشروع مردم فلسطین شود. وزیر امور خارجه اردن و قطر نیز ضمن استقبال از "تلاش" برای استقرار صلح، اعلام کردند، تنها راه برقراری صلح در خاورمیانه تشکیل یک کشور مستقل فلسطینی بر اساس مرزهای ۱۹۶۷ و به رسمیت‌شناختن بیت‌المقدس شرقی به عنوان پایتخت فلسطین است.

یکی از دلایل، واکنش‌های مختلف در سطح منطقه نسبت به طرح ترامپ، افزایش وابستگی‌های اقتصادی و سیاسی اکثر کشورهای مرتجع عربی منطقه به آمریکاست که آنان را در مقابله با آمریکا و متحد منطقه‌ای‌اش، اسرائیل، به احتیاط وامی‌دارد. برای نمونه عربستان سعودی در رقابت منطقه‌ای با جمهوری اسلامی، در سالیان اخیر به آمریکا و اسرائیل هر چه نزدیک‌تر شده است. برخی کشورهای دیگر مانند اردن و مصر از بزرگترین دریافت‌کنندگان کمک‌های مالی آمریکا هستند. برای نمونه، مصر از سال ۱۹۷۹، سالانه ۶ / ۱ میلیارد دلار از آمریکا دریافت می‌کند که حجم زیادی از آن صرف هزینه‌های نظامی‌اش می‌شود.

با وجود این، اتحادیه عرب، (متشکل از ۲۲ عضو اصلی و ۴ عضو ناظر) پس از جلسه روز شنبه خود که به درخواست محمود عباس تشکیل شده بود، در بیانیه‌ای اعلام کرد: «"معامله قرن" آمریکا - اسرائیل را رد می‌کند و معتقد است که حداقل حقوق و خواسته‌های مردم فلسطین را برآورده نمی‌کند» و آن را «نقض حقوق مشروع فلسطینی‌ها و انکار ادامه اشغال فلسطین از سال ۱۹۶۷» خواند. ناگفته نماند که علت رأی مثبت سران برخی کشورها به این بیانیه، به رغم مواضع پیشین، هراس از افکار عمومی مردم کشور خود است که برخلاف قدرتمداران حاکم، همچنان پشتیبان حقوق مردم فلسطین هستند.

دو دولت، جمهوری اسلامی ایران و اردوغان، از جمله کشورهایی بودند که به سرعت مخالفت شدید خود با این طرح را ابراز کردند. دو کشوری که با سیاست‌های توسعه‌طلبانه و مداخله‌گرایی خود در منطقه و برانگیختن هراس کشورهای عربی، با حمایت از نیروهای اسلام‌گرای ارتجاعی منطقه و حتی تشکیل و تسلیح آنان، خود، از عواملی هستند که موجب نزدیکی کشورهای مرتجع عربی به اسرائیل و آمریکا گشته‌اند. اقدامات تروریستی این گروه‌های اسلام‌گرا، نیز به نوبه خود، بهانه‌ای به دست آمریکا و اسرائیل می‌دهد تا با معرفی مردم فلسطین به عنوان "تروریست" اقدامات سرکوب‌گرانه خود علیه فلسطینیان را نزد افکار عمومی توجیه کنند. این مضحکه‌ی تلخ دوران رشد نیروهای راست افراطی واپس‌گرا در سطح جهان و نیروهای مرتجع اسلامی در منطقه است که دو کشوری که بیش‌ترین ضربه‌ها را به آرمان فلسطینیان می‌زنند، بیش‌تر از همه، سنگ حقوق فلسطینیان را به سینه می‌زنند.

در اروپا، انگلیس از این طرح استقبال کرد، سایر کشورها، از جمله آلمان و فرانسه و اتحادیه

معامله قرن "استمرار" دسیسه‌های پیشین آمریکا و اسرائیل علیه مردم فلسطین

اروپا، هر یک به زبان خود، بر تعهد خود در قبال راه حل "دو کشور مستقل" و قطعنامه‌های سازمان ملل و توافق دو طرف تأکید کردند. سرگئی لاوروف وزیر خارجه روسیه، پیشنهاد کرد نمایندگان روسیه، سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا، و ایالات متحده این طرح را ارزیابی کنند. آنتونیو گوترش، دبیر کل سازمان ملل گفت: سازمان ملل "متعهد" است به فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها برای حل مناقشه "بر اساس مرزهای ۱۹۴۷ کمک کند." سازمان عفو بین‌الملل نیز این طرح را شامل پیشنهاداتی اعلام کرد که "قوانین بین‌المللی را نقض می‌کند" و "باعث ترغیب اسرائیل برای غارت حقوق فلسطینیان" می‌شود. بسیاری به عدم حضور فلسطینی‌ها در تنظیم طرح انتقاد کردند؛ گویا در مذاکرات و قرار و مدارهای پیشین که فلسطینی‌ها حضور داشتند، امتیازات زیادی نصیب‌شان شده بود. اگر نخواهیم به تاریخ صد ساله گذشته بازگردیم، می‌توان به سال ۱۹۸۰ رجوع کرد که اسرائیل رسماً اورشلیم شرقی را به خود ملحق کرد و با آن که برخی جوامع بین‌المللی انگشت اتهام به سوی اسرائیل گرفتند و محکوم‌اش کردند، اما حمایت مالی و نظامی آمریکا همچنان موقعیت اسرائیل را تقویت می‌کرد. در سال ۱۹۹۳، طبق قرارداد اسلو خودمختاری محدودی به فلسطینی‌ها در نواحی جدا از هم بخشیده شد، اما در این قرارداد بازگرداندن سرزمین‌های اشغالی یا حداقل توقف شهرک‌سازی خواسته نشد. اولین طرح ایجاد کشور مستقل فلسطین در زمان کلینتون در سال ۲۰۰۰ ارائه شد. در این قرارداد گفته شد، بخش زیادی از شهرک‌های اسرائیلی به اضافه تمام شهرک‌های یهودی‌نشین در بیت‌المقدس شرقی به دولت اسرائیل ضمیمه خواهد شد. دولت فلسطینی از داشتن قدرت نظامی محروم شد و توافق شد تنها در صورت رضایت اسرائیل، پایگاه‌های نظامی اسرائیل برچیده شده و نیروهای بین‌المللی در دره اردن اجازه عقب‌نشینی خواهند یافت. برخی می‌گویند، "معامله قرن" گسستی از سیاست‌های پیشین آمریکا در میانجی‌گری میان اسرائیل و فلسطینیان است. اما در واقعیت این طرح ریشه در سیاست‌های پیشین آمریکا و نقش "میانجی‌گری" آمریکا در مذاکرات صلح دارد. همان سیاست‌هایی که با همدستی قانون‌گذاران آمریکایی، جمهوری‌خواه و دمکرات، لابی‌های یهودیان ثروتمند و سرمایه‌دار، سالیان سال است که در ساخت و پرداخت آن‌ها نقش داشته‌اند. در دهه‌های اخیر که اسرائیل به تدریج کرانه غربی را به تصرف درآورد و بیش از ۶۰۰ هزار شهرک‌نشین را در مناطق اشغالی جای داد، این آمریکا بود که با پشتیبانی دیپلماتیک، وتوهایش در شورای امنیت سازمان ملل، فشار به دادگاه‌های بین‌المللی و نهادهای تحقیقی برای عدم پیگیری جنایات اسرائیل، کمک‌های تسلیحاتی و میلیاردها دلار کمک مالی سالیانه، دولت اسرائیل

را تقویت می‌کرد.

در "میانجی‌گری‌های صلح" آمریکا، هیچ‌گاه فلسطینی‌ها حقوق واقعی و برابر نداشته‌اند. طرح کنونی ترامپ نیز از همین اصولی سربرآورده که در دهه‌های گذشته بر سیاست آمریکا و غرب در مورد فلسطینی حاکم بوده است، یعنی انکار حقوق بنیادین فلسطینی‌ها و فرودستی آنان نسبت به یهودیان اسرائیل؛ یعنی استمرار سرکوب و تبعیض علیه فلسطینی‌ها؛ یعنی زندان و شکنجه، قتل و کشتار فلسطینی‌ها؛ یعنی مصدوره سرزمین‌هاشان و استمرار آوارگی‌شان؛ یعنی زندگی در شاق‌ترین شرایط معیشتی. در واقع طرح ترامپ بازگوی بی‌پرده‌ی سیاست‌های تاکنونی غرب و آمریکا در مورد حقوق فلسطینیان است؛ آخرین نسخه واقعیت جاری؛ واقعیتی ساخته اسرائیل به پشتیبانی اقتصادی و سیاسی ایالات متحده و محکومیت‌های بی‌رمق و بدون پیامد برخی نهادهای بین‌المللی و کشورهای غربی. بیهوده نیست که در اکثر رسانه‌ها به حضور مدافعان سرسخت و حامیان مالی شهرک‌سازی و الحاق سرزمین‌های اشغالی در مراسم روز سه‌شنبه اشاره نمی‌شود. به نوشته یکی از اعضای تیم مذاکره‌کننده فلسطینی در "واشنگتن پست": "ایالات متحده یک بار دیگر ثابت کرد که خود بخشی از مشکل است..."

بسیاری از رهبران دولت‌های منطقه‌ای و غربی فلسطینیان را تشویق می‌کنند که بر سر میز مذاکره بیایند. اما نمی‌گویند، مذاکره بر سر چه؟ بر سر طرحی که هیچ یک از حقوق و خواسته‌های آنان را به رسمیت نمی‌شناسد؟ بیایند تا سند قیمومیت خود زیر سایه دولت مذهبی ارتجاعی و اشغال‌گر اسرائیل را امضا کنند؟ ترامپ در مراسم ارائه "معامله قرن" اعتراف کرد که این طرح "خطر کشور فلسطین برای اسرائیل را بین می‌برد." روشن‌تر از این؟ این طرح در واقع، پیشنهاد دو کشوری مورد نظر فلسطینی‌ها نیست، بلکه سرزمینی‌ست محصور در کشوری دیگر، تحت کنترل نظامی - امنیتی، اقتصادی و سیاسی رژیم اشغال‌گر، حال با یک خودگردانی وسیع‌تر. "کشور فلسطینی" مورد اشاره در این طرح، از درک فلسطینی‌ها از "راه حل دو کشور مستقل" بسیار دور است. اگر با وجود گذشت سالیان بسیار، با وجود قطعنامه‌های سازمان ملل، با وجود محکومیت‌ها و حمایت‌های کاغذی دولت‌های غربی و حتا کشورهای منطقه، فلسطینی‌ها هنوز گامی به راه حل "دو کشوری" نزدیک نشده‌اند، در زمانه رشد و قدرت‌گیری راست افراطی در سراسر جهان، امید به تحقق این خواسته‌ها کم‌تر است، اگر قرار باشد همچنان به میانجی‌گری و موضع سران

کمک های مالی

سوئیس

۳۰ فرانک	علی‌اکبر صفایی فراهانی
۴۰ فرانک	سیامک اسدیان (اسکندر)
۳۰ فرانک	حمید اشرف
۵۰ فرانک	محمد کاسه‌چی
۵۰ فرانک	امیر نبوی

دانمارک

۲۰۰ کرون	هوشنگ احمدی
۲۰۰ کرون	دکتر نریمسا
۲۰۰ کرون	خروش (فوریه)

آلمان

گرامی یاد و	گرامی یاد و
اندیشه پیشتازان جنبش	اندیشه پیشتازان جنبش
نوبل کمونیستی سیاهکل	نوبل کمونیستی سیاهکل
۵۰ یورو	۵۰ یورو

سوئد

کارگر زندانی،	کارگر زندانی،
زندانی سیاسی آزاد باید گردد	زندانی سیاسی آزاد باید گردد
۲۰۰ کرون	۲۰۰ کرون

کشورهای سرمایه‌داری غرب و کشورهای ارتجاعی منطقه و قطعنامه‌های سازمان ملل دل بست. راه حل این معضل تنها و تنها استمرار و تشدید مبارزات فلسطینی‌هاست. مبارزاتی که بعد از دهه‌ها و گذشت نسل‌ها همچنان مصممانه ادامه دارد. همراه با این مبارزه، اما، لازم است حمایت طبقه کارگر و نیروهای چپ و مترقی و صلح‌خواه جهانی، به ویژه در خود اسرائیل، جلب شود. یکی از گام‌ها برای جلب این حمایت، طرد نیروهای مرتجع اسلام‌گرا در میان صفوف فلسطینی‌هاست. چرا که این نیروها چهره مبارزات قهرمانانه توده‌های مردم فلسطین را مخدوش می‌کنند، میان توده‌های مردم تخم نفاق می‌پراکنند و آلت دست اسرائیل و آمریکا و سایر دولت‌های امپریالیست جهانی و کشورهای مرتجع منطقه برای هراس‌افکنی در میان مدافعان بالقوه جنبش توده‌های فلسطینی است.

خوانندگان گرامی نشریه کار:

شماره بعدی نشریه کار (۸۵۸) در تاریخ

۲۸ بهمن ۹۸ منتشر می شود.

درس بزرگ انقلاب ۵۷، نقش مهم اعتصابات عمومی اقتصادی و سیاسی

یک روز تمام قدرت مسلح طبقه حاکم را در هم بکوبند و یک نظم ارتجاعی را به گورستان تاریخ بسپارند. البته این قیام مسلحانه یک شبه پدید نیامد، بلکه نتیجه منطقی و تکامل یافته اشکال مبارزاتی کارگران و زحمتکشان در روند انقلابی بود که نیازهای اقتصادی-اجتماعی و سیاسی جامعه ایران آن را فراخوانده بود. انقلاب‌ها که مارکس از آن‌ها به عنوان لکوموتیو تاریخ نام می‌برد، جبر تاریخ‌اند. به رغم مقاومتی که طبقات ارتجاعی در طول تاریخ در برابر نیاز اجتماعی و تاریخی بشریت به تحول و مقابله با انقلاب‌ها از خود نشان داده‌اند، اما همواره این انقلاب‌ها مجدداً رخ داده، پیروز از کار درآمده و تاریخ بشریت را به پیش سوق داده‌اند.

پس از به قدرت رسیدن ارتجاع طبقاتی و مذهبی در ایران و شکست انقلاب سال ۵۷ که در این نوشته به برخی از علل آن نیز اشاره‌ای کوتاه خواهد شد، تمام مرتجعین داخلی و خارجی، سال‌ها تلاش نمودند که عصر انقلاب‌ها را در ایران پایان یافته اعلام کنند و سلطه خود را ابدی جلوه دهند. اما آن‌ها حقیرتر از آن بودند که بتوانند مانع عملکرد قوانین جبری حاکم بر تکامل تاریخ و تحول اجتماعی گردند که آفریننده انقلاب‌ها هستند. از همین روست که اکنون بار دیگر در برابر همگان، در جامعه ایران تحولاتی در جریان است که بشارت دهنده فرارسیدن یک انقلاب نوین‌اند. در چنین شرایطی ضروری است که مهم‌ترین درس‌ها و تجارب انقلاب گذشته به کار گرفته شوند، تا بار دیگر مرتجعین نتوانند ثمره مبارزه، تلاش و قهرمانی توده‌های کارگر و زحمتکش را نابود کنند و انقلاب به فرجام پیروزمندش برسد.

مسئله مهمی که انقلاب گذشته آموخت و امروز به ویژه باید بر آن تاکید نمود، نقشی است که اشکال مبارزه و سازماندهی طبقه کارگر در روند تحول و پیشرفت انقلاب ایفا می‌کنند. اگر جریان مبارزات نیمه دوم دهه ۵۰ را دنبال کنیم، می‌دانیم که از سال ۵۶ مبارزات منفردی به شکل تظاهرات توده‌ای در برخی شهرها از جمله قم، تبریز و یزد رخ داد. این مبارزات در ۱۷ شهریور ماه با کشتار مردم توسط رژیم شاه، وارد مرحله جدیدی شد و اعتلای نوبنی در مبارزات پدید آمد. در ۱۸ شهریور حدود ۲۰۰ تن از کارگران پالایشگاه نفت تهران به اعتصاب متوسل شدند و به همراه خانواده‌های خود برای تحقق مطالبات رفاهی شان در مقابل پالایشگاه تجمع شبانه روزی برپا کردند. این اعتصاب که تدارک آن از دو ماه قبل دیده شده بود، در شرایط جدید، مقدمه‌ای شد بر اعتصابات بعدی که تمام کارگران نفت در آن مشارکت داشتند. پس از این اعتصاب، در تاریخ ۲۰ شهریورماه تعدادی از پرسنل پالایشگاه‌های تبریز، اصفهان و آبادان نیز برای تحقق مطالبات رفاهی خود به اعتصاب متوسل شدند. هنوز تعداد کارگرانی که به اعتصاب روی آورده بودند محدود بود و تولید

متوقف نشده بود. پس از شهریورماه، اشکال مختلف مبارزات توده‌ای اعتلای بیشتری یافتند و فراگیرتر شدند. با این وجود، این مبارزات از محدوده راهپیمایی‌ها و تجمع‌هایی که بیشتر گروه‌های ملی و مذهبی سازمانده آن بودند، اعتصابات و تظاهرات دانشجویی و دانش‌آموزی، اعتصابات منفرد کارگری، عمدتاً حول مطالبات رفاهی، فراتر نرفته بود و دامنه حضور کارگران و اشکال مبارزاتی آن‌ها در این اعتراضات محدود بود.

از نیمه دوم مهرماه، اعتصابات کارگران نفت هماهنگ‌تر و گسترده‌تر شد و نخستین اعتصاب سیاسی سراسری که در آن علاوه بر کارگران نفت، تعدادی از کارگران کارخانه‌های دیگر، کارمندان بانک‌ها، مراکز بهداشتی و دولتی در آن مشارکت داشتند، با خواست برچیدن حکومت نظامی، آزادی زندانیان سیاسی و تعطیل ساواک برپا گردید. این موج اعتصابات در نیمه اول آبان ماه به اوج خود رسید. کارگران صنعت نفت با ایجاد کمیته‌های اعتصاب و برپایی اعتصاب در مهم‌ترین پالایشگاه‌ها و میدان‌های نفتی، تولید نفت را عملاً متوقف ساختند و اولین ضربه کاری را بر رژیم شاه وارد آوردند. این اعتصاب محرکی شد برای رشد جنبش، شکل‌گیری اعتصابات عمومی اقتصادی و سیاسی، تلفیق این دو شکل اعتصاب در سراسر ایران. رژیم شاه برای مقابله با موج گسترده اعتصابات، به ویژه اعتصاب سیاسی کارگران نفت، یک کابینه نظامی به ریاست از هاری بر سر کار آورد. کابینه نظامی سرکوب شدیدی را در دستور کار قرار داد. تعداد زیادی دستگیر و گروهی از رهبران اعتصابات کارگری مخفی شدند.

اعتصابات به مدت یک ماه متوقف شد. کارگران نفت با سرنیزه مجبور به کار شدند و تولید نفت به روال پیشین بازگشت. اما در شرایطی که انقلاب آغاز شده بود، رژیم نمی‌توانست صرفاً با سرنیزه برای مدتی طولانی کارگران را به کار وادارد و مانع از برپایی اعتصابات جدید شود. کارگران نفت در این فاصله سازماندهی خود را تقویت کردند. کمیته‌های اعتصاب دامنه هماهنگی و ارتباطات خود را وسعت دادند و بار دیگر منسجم‌تر و مصمم‌تر به اعتصاب روی آوردند. در ۲۳ آذر ماه کارگران نفت در تمام پالایشگاه‌ها و میدان‌های نفتی با مطالباتی عمدتاً سیاسی به اعتصاب سیاسی عمومی روی آوردند و کمیته‌های اعتصاب کنترل تولید را در تمام پالایشگاه‌ها و میدان‌های نفتی در دست گرفتند. تولید نفت به یک باره از شش میلیون به یک میلیون کاهش یافت و اندکی بعد به صفر رسید. این اعتصاب، ضربه خردکننده‌ای به رژیم شاه وارد آورد. رژیم نه فقط از نظر مالی به کلی فلج شد، بلکه تمام اقتصاد و واحدهای تولیدی و خدماتی در بحران عمیق‌تری فرو رفتند. ضربه سیاسی این اعتصاب، سنگین‌تر از ضربه اقتصادی آن بود. این اعتصاب میدان وسیع‌تری برای برپایی

اعتصابات در دیگر کارخانه‌ها و موسسات دولتی و غیر دولتی، راهپیمایی‌ها و تظاهرات توده‌ای فراهم ساخت. در واقع اعتصاب سیاسی عمومی کارگران نفت بود که به اعتصاب سراسری سیاسی در ایران شکل داد و بزرگترین ضربه را پیش از قیام مسلحانه به رژیم سلطنتی وارد آورد. با برپایی مجدد اعتصاب سیاسی کارگران نفت، اعتصابات که مدتی فروکش کرده بودند، دوباره احیاء شدند. اعتصاب مراکز درمانی، اعتصاب بزرگ کارگران کارخانه بافندگی بهشهر، اعتصاب کارگران ماشین‌سازی تبریز، خودروسازی تهران و تأسیسات آب و ماشین‌سازی اهواز، اعتصاب ده‌ها هزار کارگر معادن مس و ذغال سنگ کرمان، نیروگاه‌های برق و اغلب موسسات دولتی و بانک‌ها نمونه‌هایی از این اعتصابات بودند که در برپایی اعتصاب سرتاسری سیاسی مشارکت داشتند. اعتصاب سیاسی سرتاسری تزلزل و تردید در میان نیروهای طرفدار رژیم شاه، از جمله نیروهای مسلح آن را نیز افزایش داد و از همین جاست که حتا گروهی از رده‌های پائین نیروهای مسلح رژیم به مردم می‌پیوندند. قدرت واقعی اکنون در دست توده‌های کارگر و زحمتکش مردم بود. مطبوعات از چنگال سانسور و حکومت نظامی رهایی یافتند. دانشگاه‌ها باز شدند و دانشجویان فعالیت متشکل خود را از سر گرفتند. پرسنل ادارات دولتی نیز تابع کمیته‌های اعتصاب و هماهنگی شدند، به نحوی که دیگر حتا اجازه ورود وزرا را به وزارتخانه‌ها نمی‌دادند. توأم با این اعتصاب سیاسی سرتاسری، تظاهرات و راهپیمایی‌های توده‌ای نیز وسعت بیشتری به خود گرفتند، کارائی این اشکال مبارزه افزایش یافت و سنگربندی‌های خیابانی در تهران به پدیده‌ای روزمره تبدیل گردید. اعتصاب سرتاسری سیاسی و تظاهرات توده‌ای، تمام شرایط عینی و ذهنی لازم را برای برپایی قیام مسلحانه به عنوان یکی دیگر از اشکال مبارزه مختص طبقه کارگر پدید آوردند.

بدون اعتصاب سیاسی سرتاسری که نقش اصلی را در برپایی آن کارگران برعهده داشتند و عموم توده‌های کارگر و زحمتکش را به عرصه مبارزه فعال کشاند، ممکن نبود که توده‌های مردم، صرفاً با راهپیمایی و تظاهرات بتوانند رژیم سلطنتی را از پای آورند و زمینه برای روی آوری توده‌ها به قیام مسلحانه فراهم شود. این یکی از مهم‌ترین درس‌های انقلاب پیشین برای شرایط کنونی است. در حالی که در دو سال اخیر، اعتصابات کارگری فراوانی رخ داده است، تجمعات و تظاهرات‌های متعددی برپا شده است، حتا شاهد روی آوری توده‌های زحمتکش و تهیدست در آبان ماه به قیام بوده‌ایم، آنچه که کمبود آن محسوس است و همین امر به رژیم امکان داده با بیرحمی این جنبش‌ها را سرکوب کند، غیبت اعتصابات عمومی اقتصادی و سیاسی کارگری به ویژه اعتصابات سرتاسری سیاسی است. این ضعف بزرگ جنبش، در شرایطی که بحران سیاسی عمیقی در جامعه ایران شکل گرفته و شرایط عینی برپایی انقلاب فراهم است، وقوع انقلاب را به تاخیر انداخته است. لذا در لحظه کنونی، وظیفه‌های مبرم‌تر از تلاش بخش

برگزاری اکسیون حمایتی و اعتراضی در ونکوور



در تاریخ شنبه ۲۵ ژانویه از ساعت ۲ تا ۳ بعدازظهر یک اکسیون اعتراضی و حمایتی در مرکز شهر ونکوور برگزار گردید. فراخوان این اکسیون که از طرف کارزار دفاع از مبارزات مردم ایران - ونکوور انتشار یافته بود، در اعتراض به کشتار مردم معترض و بی دفاع آبانماه، محکومیت و اعتراض به جنایت آشکار جمهوری اسلامی نسبت به سرنگون نمودن هواپیمای مسافربری اوکراین و نیز افزایش سیاست‌های جنگ‌طلبانه هر دو کشور ایران و آمریکا، همچنین در دفاع از مبارزات کارگران و زحمتکشان بود. در این اکسیون همچنین چند سخنران شرکت داشتند که مطالبی در محکومیت و افزایش جنایات رژیم جمهوری اسلامی ابراز داشته و بر سرنگونی جمهوری اسلامی با تمامی جناح‌های فریبکار و جنایتکارش و بر پای یک انقلاب اجتماعی در ایران پای فشردند. در این اکسیون شرکت کنندگان با حمل پوستر، تراکت‌های حمایتی از مبارزات مردم بستوه آمده در ایران، عکس‌هایی از قربانیان هواپیمای اوکراین، شعارهایی به زبان‌های انگلیسی و فارسی نظیر: مرگ بر ستمگر چه شاه باشه چه رهبر - نه رفراندوم نه اصلاح، اعتصاب انقلاب - پیش بسوی اعتصاب عمومی و سراسری - سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی و نیز با سر دادن شعارهایی در دفاع از مبارزات کارگران و زحمتکشان در ایران، خواهان آزادی بی قید و شرط همه زندانیان سیاسی از زندان‌های رژیم ننگ و نفرت اسلامی شدند. فعالین سازمان در ونکوور، در همکاری و همیاری با دیگر نیروهای چپ و انقلابی در شهر، نقش فعالی در این اکسیون داشتند.

زنده یاد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی

برقرار باد حکومت شورانی

فعالین سازمان فدائیان (اقلیت) ونکوور - کانادا

۲۷ ژانویه ۲۰۲۰

درس بزرگ انقلاب ۵۷، نقش مهم اعتصابات عمومی اقتصادی و سیاسی

خلقی شد که رهبری آن در دست بورژوازی اپوزیسیون قرار داشت. بنابراین به جای رهبری جنبش، دنباله رو بورژوازی و مرتجعین دستگاه مذهبی شد. از این زاویه، شکست، سرنوشت محتوم انقلاب ۵۷ بود. حال سؤال این است که چرا طبقه کارگرنخواست با استقلال طبقاتی وارد این انقلاب شود؟ به این علت که فاقد تشکل طبقاتی مستقل و آگاهی طبقاتی بود. مانع هم فقط رژیم شاه نبود که با برپائی یک رژیم دیکتاتوری عریان، استبداد و اختناق، مانع از تشکل و آگاهی کارگران شده بود و عموم توده‌های مردم را در انقیاد و نا آگاهی نگهداشته بود، یا بورژوازی اپوزیسیون و دستگاه مذهبی، پیشاپیش خود را سازماندهی کرده بودند و از حمایت بورژوازی بین‌المللی نیز برخوردار بودند، عامل مهم تغییراتی بود که پس از رفرم ارضی در ترکیب طبقه کارگر رخ داده بود. به استثنای صنعت نفت و برخی رشته‌های سنتی نظیر نساجی‌ها، عموم کارگران موسسات تولیدی و خدماتی ایران در آن مقطع روستائینی بودند که در طول یک دهه گذشته به شغل کارگری روی آورده بودند و نه تنها هنوز خصائل و فرهنگ پرولتری را کسب نکرده بودند، بلکه عمیقاً در چنگال خرافات مذهبی و نا آگاهی اسیر بودند. بنابراین، تعجبی نداشت که لاقلاً پیش از سرنگونی رژیم شاه اکثریت آن‌ها از روی نا آگاهی و زود باوری ناشی از همین نا آگاهی و خرافات به شیادی مثل خمینی اعتماد کنند و دنباله رو او شوند. بنابراین، اکثریت بزرگ کارگران در سطح تجربه و آگاهی کارگران نفت نیز تغییراتی رخ داده بود. گرچه محدود، نسبت به اکثریت کارگران از سطح پائینی از آگاهی برخوردار بودند. بنابراین روشن است که چرا به رغم نقش بزرگی که کارگران و اشکال مبارزاتی آن‌ها در روند سرنگونی رژیم سلطنتی ایفا نمودند، طبقه کارگر قدرت را در دست نگرفت. تازه دو سال پس از قیام بود که در نتیجه مبارزات و ارتقای سطح آگاهی کارگران می‌شد گفت که اکثریت کارگران دیگر تومی به رژیم ندارند. اما فرصت از دست رفته بود و ارتجاع موقعیت خود را مستحکم کرده بود و ضربه نهائی خود را به طبقه کارگر و سازمان‌های کارگری در سال ۶۰ وارد آورد. حالا پس از گذشت ۴۰ سال که آگاهی و همبستگی طبقه کارگر به میزان قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته، بار دیگر این فرصت فراهم شده است که کارگران تجارب گذشته خود را به‌خدمت گیرند و برای برپائی یک انقلاب اجتماعی کارگری و پیروزی آن تلاش کنند.

پیشرو و آگاه طبقه کارگر برای ایجاد کمیته‌های مخفی اعتصاب با هدف برپائی اعتصابات عمومی اقتصادی و سیاسی کارگری وجود ندارد. هرچه این تاخیر طولانی‌تر شود، خطرانی که جنبش را تهدید می‌کند، افزایش خواهد یافت. اما اهمیت اعتصابات عمومی اقتصادی و سیاسی به عنوان اشکالی از مبارزه مختص کارگری، صرفاً از زاویه نقشی که در روند انقلاب و سرنگونی رژیم ایفا می‌کند، نیست، بلکه از این جنبه نیز حائز اهمیت‌اند که شرایط را برای کسب هژمونی و رهبری طبقه کارگر بر جنبش فراهم می‌آورند. در همان حال، در شرایطی که کارگران از تشکل‌های پایدار طبقاتی خود محروم اند، می‌توانند در جریان برپائی این اعتصابات، در آن شکل‌های سازمانی متشکل شوند که ابزارهای کسب قدرت سیاسی‌اند. چرا که اعتصاب سراسری از طریق برپائی کمیته‌های اعتصاب می‌تواند پدیدار گردد. شکل‌گیری این کمیته‌ها نه فقط شرایط را برای برقراری کنترل تولید و توزیع فراهم می‌آورد، بلکه از درون همین کمیته‌های اعتصاب است که شوراها شکل می‌گیرند. در واقع، شورا شکل ارتقاء یافته کمیته‌های اعتصاب‌اند. شوراها هنگامی می‌توانند در ابعادی توده‌ای به عنوان ارگان‌های قیام و ارگان‌های اعمال حاکمیت سیاسی شکل بگیرند که اعتصابات سیاسی در مقیاس سراسری شکل گرفته باشند.

اما سئوالی که در اینجا می‌تواند مطرح شود این است که با توجه به تمام اهمیتی که سازمان ما با توجه به تجارب انقلاب گذشته برای اعتصابات سیاسی قائل است، چرا به رغم نقش مهم و تعیین کننده‌ای که کارگران با برپائی اعتصابات سیاسی در انقلاب ۵۷ و سرنگونی رژیم سلطنتی برعهده داشتند، این انقلاب به شکست انجامید؟ پاسخ این است: مسئله اساسی هر انقلاب، کسب قدرت سیاسی است. این که قدرت سیاسی در دست کدام طبقه قرار گیرد، سرنوشت یک انقلاب را تعیین می‌کند. در هر انقلابی، چنانچه طبقه انقلابی نتواند قدرت را به دست گیرد، انقلاب، سرنوشتی جز شکست نخواهد داشت. طبقه کارگر در سال ۵۷ به رغم تمام نقشی که با اشکال مبارزاتی و سازماندهی خود در سرنگونی رژیم سلطنتی برعهده گرفت، به این علت قدرت سیاسی را در دست نگرفت و اجازه داد که ارتجاع طبقاتی و مذهبی قدرت را در دست گیرند که از همان آغاز به عنوان یک طبقه با صف و سیاست مستقل طبقاتی وارد انقلاب نشد، بلکه به عنوان یک توده بی‌شکل و فاقد هویت طبقاتی وارد جنبش همگانی و عموم

زنده باد سوسیالیسم

حسن روحانی، در قامت یک دل‌فک تمام عیار

آن به شکل بی سابقه‌ای جهت فریب مردم و کتمان حقیقت از دید عموم توده‌های مردم ایران بهره گرفتند.

تا قبل از روی کار آمدن حسن روحانی، از احمدی نژاد به عنوان چهره شاخص شارلاتانیسم و یاوه‌گویی در میان مسئولان جمهوری یاد می‌شد. با قرار گرفتن روحانی در جایگاه ریاست جمهوری، فضای جدیدی در این عرصه باز شد. شخص حسن روحانی، علاوه بر داشتن ظرفیت شارلاتانیسم هم‌تراز با احمدی نژاد، به دلیل اینکه از ویژگی‌های او آخوند بودن هم برخوردار بود، به سرعت پله‌های دروغ‌گویی را یکی پس از دیگری طی کرد و در کوتاه‌مدتی روی دست احمدی نژاد بلند شد.

یاوه‌گویی‌های بی‌محابای حسن روحانی، خصوصاً در دوره دوم ریاست جمهوری او، آنچنان مشتمل‌کننده بود که دیگر از حد دروغ و ریلکاری‌های معمولی فراتر رفته و او با گذشت هر روز نه فقط به عنوان یک دروغ‌گوی حرفه‌ای، بلکه در قامت یک دل‌فک تمام عیار در نزد توده‌های مردم ایران ظاهر شد. نمونه آشکار این وضعیت، سخنان حسن روحانی در همایش استانداران و فرمانداران سراسر کشور در ششم بهمن بود، که او با سرهم کردن یک رشته دروغ‌های همیشگی، پرده‌های جدیدی از شارلاتانیسم بی‌نظیر خود را به نمایش گذاشت.

آخوند روحانی در سخنان روز دوشنبه خود به رغم پذیرش شرایط وخیم اقتصادی حاکم بر جمهوری اسلامی ابتدا گفت: "ما در شدیدترین و سخت‌ترین فشارهای اقتصادی و سیاسی و تبلیغاتی قرار گرفته‌ایم". اما بی‌درنگ برای اینکه راه هرگونه بهره‌برداری دشمن و جناح رقیب را از این سخنان خود ببندد، به ناگهان با یاد فتوحات نداشتنه کابینه خود افتاد و در مورد رشد اقتصادی کشور به یاوه‌گویی پرداخت و گفت: "امسال البته بدون نفت، رشد اقتصادی ما انشاءالله منفی نخواهد بود. همانطور که در ۶ ماهه اول، رشد اقتصادی ما مثبت بوده است". حسن روحانی از آنجا که خود پیش از همه به نتایج اینگونه یاوه‌سرایی‌های خود واقف است، بی‌درنگ برای تعدیل و ماله‌کشی این دروغ‌بافی آشکار خود گفت: "نمی‌خواهم بگویم شرایط مطلوب است، شرایط ما مطلوب نیست".

آخوند روحانی، در شرایطی از رشد اقتصادی مثبت سخن گفته است، که اکنون ورشکستگی کامل نظام از جمیع جهات خصوصاً در زمینه مالی و اقتصادی حتی برای عقب‌مانده‌ترین افراد جامعه نیز روشن است. حال در وضعیتی که بیکاری تمام جامعه را فرا گرفته و آمار بیکاران کشور از مرز ۱۰ میلیون نفر هم گذشته است، معلوم نیست حسن روحانی با چه وقاحتی از رشد اقتصادی مثبت در سال ۹۸ سخن گفته است. در اوضاع و احوالی که میزان تولید در بسیاری از مراکز تولیدی کوچک و بزرگ کشور نیمه‌فعال هستند و یا بعضاً به طور کامل متوقف شده‌اند، در شرایطی که مدام شاهد کوچک‌تر شدن سفره کارگران و زحمتکشان هستیم، در وضعیتی که همان مزد بخور و نمیر کارگران با دیرکرد چند ماه و حتی یک سال به آنان پرداخت می‌شود و بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول از رشد منفی ۶ تا ۸ درصد اقتصاد ایران در پایان

با این همه و به رغم وقوف حسن روحانی از همه این حقایق، اکنون، فقط شارلاتان‌هایی از جنس او می‌توانند مدعی باشند که طی چهار دهه نظام اسلامی با "جمهوریت" پیش رفته و تنها اکنون با خطر اضمحلال "جمهور" و "جمهوریت" مواجه شده است. خطری که اکنون او را آن چنان بیمناک کرده است که نگران روزی است که بکارگیر کلمه "جمهوری" در ایران "جرم" تلقی شود.

حسن روحانی البته جدای از سخنان پیشین خود که گفته بود رئیس‌جمهور فردی "بی‌اختیار است" و از "کسی که اختیاراتی ندارد، نباید 'انتظاری' داشت، در همین سخنان اخیر خود نیز به نوعی بر بی‌اختیاری رئیس‌جمهور و تشدید کشمکش‌ها و تضادهای درونی نظام انگشت گذاشته است. او با توجه به بالاترین‌ترین چند ساله لوایح مربوط به پولشویی و مبارزه با تامین مالی گروه‌های تروریستی گفت: "نمی‌شود یک قانون و مقرراتی که دولت آن را تصویب کرده و به عنوان لایحه داده به مجلس و مجلس به عنوان نماینده ملت آن را تصویب کرده، بین زمین و آسمان بماند و روابط ما با دنیا دچار مشکل شود. مگر چنین چیزی می‌شود و مگر می‌شود روابط بانکی ایران با دنیا قطع شود و بهم بریزد. چه کسی در این کشور تصمیم می‌گیرد؟... این‌ها باید پاسخگو باشند و نمی‌شود با شعار و چهار تا حرف در فضای مجازی یا حقیقی و یا در این رسانه و آن رسانه، منافع ملی را زیر پا گذاشت".

حسن روحانی با بیان همین محلات، یکبار دیگر به بی‌خاصیتی کلمه "جمهوری" و بر روی کاغذ ماندن چهل ساله "جمهوریت" نظام اعتراف کرده است. او در ادامه سخنان خود، با اعتراف به شرایط بحرانی و انزوای شدید مالی و سیاسی جمهوری اسلامی در عرصه بین‌المللی، ابتدا لبه تیز حملات خود را متوجه ترامپ کرد و گفت: "همه باید بایستیم و نباید بگذاریم ترامپ موفق شود... اینها می‌خواهند به دنیا بگویند که ایران یک جزیره تنها و منزوی است و می‌خواهند دور ایران را دیوار همیشگی بکشند و ما نباید بگذاریم این کار بشود". او در ادامه با بیان اینکه: "هر جا و هر فردی به ناروا و غلط ما را از دنیا، منطقه، دنیای اسلام و دوستان ما جدا می‌کند، باید فردا پاسخگو باشند. ما باید مسئولیت‌پذیر و پاسخگو باشیم"، نشان داد که طرف واقعی سخنان او نه ترامپ که جناح رقیب است. روحانی نشان داد پیش از آنکه تهاجم او متوجه سیاست‌های ترامپ باشد، حمله او متوجه کسانی است که در پیشبرد لوایح دولت در مورد پولشویی و تامین مالی تروریسم مانع تراشی کرده و با اینگونه اعمال خود عملاً راه را برای پیروزی ترامپ در منزوی کردن جمهوری اسلامی هموار کرده‌اند.

مضحک‌ترین سخنان روحانی که او را بیش از همیشه در قامت یک دل‌فک سیاسی کشانده است، سخنان پایانی او در جمع استانداران و فرمانداران کشور بود. او به رغم اینکه چندین بار و به طور آشکار از به محاق رفتن "جمهوریت" نظام حرف زده است، اما در همان حال با وقاحت و بی‌شرمی تمام همچنان نیروهای هوادار خود و دیگران را به اعتماد و باور داشتن به "جمهوری" و "جمهوریت" نظام تشویق می‌کند. این رفتار حسن روحانی دیگر دروغ‌گویی و شارلاتانیسم نیست، بلکه ظاهرشدن در قامت یک دل‌فک سیاسی تمام عیار است.

امسال و سال آینده خبر می‌دهند، معلوم نیست حسن روحانی با چه میزان از شارلاتانیسم و با توسل به "انشالله"‌های خود می‌خواهد اقتصاد ورشکسته کشور را به رشد مثبت در پایان سال جاری برساند. در وضعیتی که بحران رکود - توری می‌حاکم بر اقتصاد بیمار کشور مدام تشدید می‌شود و با توجه به اینکه حسن روحانی در سفر چند وقت پیش خود به استان کرمان اعتراف کرد که دولت او با کسری ۳۰۰ هزار میلیارد تومانی در سال آینده مواجه است، اکنون معلوم نیست چرا و چگونه او از رشد مثبت اقتصادی در پایان سال ۹۸ سخن می‌گوید. تکرار دروغی به این روشنی، دیگر فقط یک دروغ‌گویی آشکار و شارلاتانیسم نیست، بلکه یک شعیبه‌بازی متقلبانه است که فقط از دل‌فکی همچون آخوند روحانی بر می‌آید.

حسن روحانی البته فقط به اعلام رشد اقتصادی کشور بسنده نکرد. او در فرازی دیگر از سخنان خود با بیان اینکه همانند "جمهوری، رئیس‌جمهور و جمهوریت" در قانون اساسی ما هست، گفت: "اما می‌ترسم یک روزی این کلمه جمهوری هم جرم شود".

او در اینجا نیز با توسل به واژگان روی کاغذ مانده در قانون اساسی همانند "جمهوری، رئیس‌جمهور و جمهوریت" نظام، با چهره‌ای فریبکارانه سعی کرده است نشان دهد که جمهوری اسلامی طی چهل سال گذشته یک نظام دمکراتیک بوده و همگان از آزادی‌های سیاسی و حقوق دمکراتیک برخوردار بوده‌اند، اما اکنون با اقدام شورای نگهبان منتخب خامنه‌ای در حذف نمایندگان طرفدار "برجام" و حامی "ولت"، "جمهوریت" نظام به خطر افتاده است. پوشیده نیست، آنچه را که حسن روحانی به عنوان "جمهوریت نظام" از آن نام برده است، چیزی نیست که اکنون به خطر افتاده باشد. این خطر، از همان روزهای قبل از سقوط رژیم سلطنتی بر سر توده‌های مردم ایران آوار شد. از همان زمانی که خمینی اعلام کرد: "جمهوری اسلامی، نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر"، کلمه "جمهور" و "جمهوری" نیز یک سره در درون واژه اسلامی دفن شد. چرا که واژه "اسلام" و "اسلامی" با "جمهوری" و "جمهوریت" یک سیستم حکومتی آنچنان در ستیز و تضاد است، که این دو واژه را هرگز نمی‌توان به سازش و همزیستی با هم کشانید.

جمهوری اسلامی به عنوان یک دولت دینی، در تمام عرصه‌های سیاسی و اجتماعی با آزادی و برابری حقوق و در یک کلام با کلمه "جمهوریت" در ستیز و تعارض ذاتی قرار دارد. نمونه‌اش سرنوشت محتوم و "بی‌اختیار" بودن روسای جمهوری در ایران است. وقتی محمد خاتمی، نزدیک به دو دهه پیش از مقام و جایگاه ریاست جمهوری خود به عنوان فرد "تدارک‌گچی" نظام نام برد، وقتی حسن روحانی در ششم شهریور ۹۸، خود را فردی "بی‌اختیار" دانست و گفت: از کسی که اختیاراتی ندارد چه انتظاری دارید" و مهمتر اینکه او در همان روز با صدای بلند اعلام کرد: هرکسی که بخواهد رئیس‌جمهور باشد، ناموفق است و به جایی نمی‌رسد، در واقع او با زبان بی‌زبانی به این حقیقت مسلم اعتراف کرد که در نظام اسلامی بر زبان آوردن "جمهوری" نه اکنون جرم است، که اعتبار و مفهوم کلمه "جمهوریت" از همان آغاز شکل‌گیری نظام منفور و ارتجاعی جمهوری اسلامی به بی‌رحمانه‌ترین شکل ممکن زیر پای واژه "اسلامی" ذبح شد.

با احکام ظالمانه دستگاه قضایی باید به مبارزه برخاست

دستگیر شده بود، به طور موقت از زندان آزاد شد تا در وقت دیگری برای او نیز مانند معلمان خراسان شمالی که مدتی پس از دستگیری به طور موقت و با قید وثیقه آزاد شده بودند، دستگاه قضایی رژیم حکم ظالمانه دیگری صادر کند. دومین جلسه بی‌دادگاه سه جوان مدافع طبقه کارگر فرید لطف آبادی، هیراد پیرباداگی و رهام یگانه نیز در روزهای گذشته برگزار شد. آن‌ها در روز ۱۲ مرداد در جریان تجمع حامیان متهمان پرونده هفت‌تپه، در روز برگزاری بی‌دادگاه اسماعیل بخشی و دیگر دستگیرشدگان در مقابل دادسرای "انقلاب" دستگیر شده بودند.

ششمین جلسه بی‌دادگاه معلم مریوانی اسکندر لطفی نیز در روزهای گذشته در شعبه ۱۰۴ جزایی سنجید برگزار شد. از نکات قابل توجه این جلسه، حضور بیش از ۵۰ معلم مریوانی و همچنین تعدادی از معلمان سنجیدی و دیگر فعالان اجتماعی در جلسه دادگاه بود که "قاضی دادگاه" به بهانه گنجایش محدود سالن تنها به ۳۰ نفر امکان حضور در جلسه را داد و سایرین در بیرون بی‌دادگاه تا پایان جلسه، در حمایت از همکار خود به انتظار نشستند.

در احکام صادره توسط دادگاه تجدید نظر که در روزهای گذشته به دایره اجرای احکام فرستاده شده، حسن سعیدی از کارگران اخراجی شرکت واحد و عضو سندیکای این شرکت به جرم شرکت در مراسم اول ماه مه همچنان به ۵ سال زندان محکوم شده است. همچنین رسول طالب‌مقدم از دیگر اعضای سندیکا نیز به دو سال زندان، دو سال تبعید، ۷۴ ضربه شلاق و دو سال منع فعالیت در عرصه‌های اجتماعی محکوم گردیده است.

از دیگر احکامی که به دایره اجرای احکام ارسال شده، احکام عاطفه رنگریز و مرضیه امیری است که آن‌ها نیز به ۵ سال زندان قطعی محکوم شده‌اند. حکم زندان ندا ناجی از دیگر بازداشت‌شدگان روز جهانی کارگر نیز که همچنان در زندان بسر می‌برد در مرحله تجدیدنظر قرار دارد. او در بی‌دادگاه اولیه به ۵ سال و نیم زندان محکوم شده است. نسرين جوادى از دیگر بازداشت‌شدگان روز جهانی کارگر است که حکم ظالمانه ۷ سال زندان برای او صادر شده بود.

کارگران و مدافعان طبقه کارگر که در جریان پرونده هفت‌تپه بازداشت و یا محاکمه شده‌اند یعنی اسماعیل بخشی، محمد خنیفر، ساناز اللهیاری، سپیده قلیان، عسل محمدی، امیرحسین محمدی‌فرد و امیر امیرقلی نیز براساس احکام ظالمانه "دادگاه تجدیدنظر" به ۵ سال زندان قطعی محکوم شده‌اند. براساس احکام دادگاه اولیه هر کدام از آن‌ها به ۷ سال زندان قطعی (بالا‌ترین حکم زندان از مجموع احکام صادره علیه آن‌ها) محکوم شده بودند.

صدور احکام ظالمانه دستگاه قضایی جمهوری اسلامی البته به این موارد محدود نمی‌شود. دانشجویان مبارز از دیگر گروه‌های اجتماعی هستند که پس از دستگیری با احکام سنگین زندان روبرو هستند. همچنین علیه دستگیرشدگان اعتراضات توده‌ای نیز احکام سنگین زندان توسط این دستگاه جنایتکار صادر شده است. هم اکنون بسیاری از زنان و مردان مبارز، معترض به نظم اجتماعی و یا نظم سیاسی - اقتصادی موجود با احکام ظالمانه دستگاه قضایی در زندان بسر می‌برند.

صدور این احکام قضایی در شرایطی است که به‌هنگام انتصاب رئیسی جلاذ به ریاست دستگاه قضایی هیاهوی تبلیغاتی توسط دستگاه‌های جبرمخوار رسانه‌ای رژیم در راستای تعریف و تمجید از او به راه افتاد. رئیسی جلاذ که دست‌اش به خون هزاران زندانی سیاسی دهه ۶۰ آلوده است، به یکباره پرچمدار عدالت قضایی شد و بویژه اصلاح‌طلبان حکومتی از محمود صادقی گرفته تا دیگران در این میان نقش ایفا کردند. فضا آن‌چنان شده بود که ۳ زندانیان سیاسی در نامه‌ای خطاب به رئیسی با تاکید بر گفتهی رئیسی در مورد حذف نگاه امنیتی و قضایی به اعتراضات کارگری و صنفی، خواستار عمل به این وعده شده بودند!!

اما وقایع سه ماه اخیر و جنایات دستگاه قضایی و نقش این دستگاه در سرکوب اعتراضات توده‌های جان به لب آمده جامعه، ثابت کرد آن‌چه را که ما همواره بر آن تاکید کرده بودیم، صدور احکام قضایی جدید علیه کارگران، معلمان و دانشجویان نیز سند دیگریست از این موضوع و نقش و اهمیت دستگاه قضایی و به عبارت دیگر وظیفه این دستگاه در حفظ جمهوری اسلامی.

رژیم جمهوری اسلامی یک حکومت جنایتکار و پاسدار نظم موجود است. نظمی که نتیجه آن بر همگان آشکار است. اقلیتی بسیار کوچک و سرمایه‌دار که بر قدرت سیاسی چنگ انداخته‌اند، روز به روز ثروتمندتر می‌شوند اما در برابر اکثریت بسیار بزرگ جامعه روز به روز فقیرتر. با گسترش فقر و افزایش فاصله بین دستمزد و حقوق با معاش یک خانواده هم اکنون ۸۰ درصد جامعه به‌طور واقعی زیر خط فقر زندگی می‌کنند. وضعیت مدارس و آموزش و پرورش، بهداشت و درمان همگی مرزهای فاجعه را پشت سر نهاده‌اند. میلیون‌ها انسان فاقد مسکن مناسب هستند و براساس آمارهای دولتی (وزارت راه و شهرسازی در سال ۹۶) از هر چهار نفر یک نفر در حاشیه شهرها زندگی می‌کند. اعتیاد، تن فروشی، کودکان کار در جامعه بیداد می‌کند. چه خانواده‌هایی که حتا برای خرید یک قرص نان در مانده‌اند. آن وقت صدای هر گونه اعتراض آنان نیز با سرکوب وحشیانه نیروهای نظامی و امنیتی با همکاری همین دستگاه قضایی روبرو می‌شود.

شرم سخن گفتن از "عدالت قضایی" با آمدن رئیسی جلاذ، بر کسانی که آن جار و جنجال را براه انداختند تا ابد بر پیشانی‌شان خواهد ماند. دروغ‌گویی که هر بار به دنبال بهانه‌ای هستند تا رژیم و یا بخشی از آن را تطهیر کرده و بدین وسیله دو روزی بر عمر این رژیم جنایتکار بیافزایند.

این را نه تنها توده‌های قهرمان و مبارز ایران در قیام آبان ماه به‌خوبی درک کردند بلکه حتا عقب‌ماندترین بخش‌های جامعه نیز که درگیر توهمات مذهبی هستند فهمیده‌اند. این را حتا بخشی از آن گروه از هنرمندان نان به نرخ روز خور که تا دیروز "بر سر سفره خوین می‌نشستند"، در نمایش‌های حکومتی شرکت کرده و با حسن روحانی افطار می‌کردند، نیز فهمیده‌اند.

اما عجیب است که چگونه بخشی از اعضای کانون صنفی معلمان هنوز این را نفهمیده‌اند!! در روزهای گذشته در کانال تلگرامی "شواری هماهنگی تشکل‌های صنفی معلمان ایران" گزارشی

از دیدار برخی از اعضای این شورا با رئیس مجلس اسلامی و تعدادی از نمایندگان مجلس منتشر شده است. گزارشی که در واقع خاک پاشیدن بر چشم معلمان و کارگران زندانی و مردمیست که در قیام آبان‌ماه عزیزان‌شان را از دست داده‌اند.

به راستی این تعداد بسیار محدود از معلمان از این همه دیدار با نمایندگان مجلس که حتا عرضه تایید صلاحیت خود را نیز ندارند، چه بدست آورده‌اند که باز با اقتضای این دیدار در صفحه تلگرامی خود یاد می‌کنند و می‌نویسند!! کدام خواست معلمان، کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه در این کشور با مذاکره و نه با مبارزه تحقق یافته است!!

چگونه می‌توان به مذاکره با مقاماتی تن داد که معلمان را به جرم دفاع از حق معیشت و دفاع از آموزش رایگان به زندان و شلاق محکوم می‌کنند!! اگر تا دیروز این گونه مذاکرات قابل تحمل بود، امروز دیگر این مذاکرات قابل تحمل نبوده و هیچ توجیحی برای آن نیست. در حالی که رژیم برای هفت معلم و عضو این کانون در خراسان شمالی احکام ظالمانه آن چنانی صادر می‌کند و جعفر ابراهیمی را به بند می‌کشد، زمانی که رژیم دست به کشتار وحشیانه مردم در جریان قیام آبان ماه می‌زند، چگونه کسانی به خود اجازه می‌دهند که در کنار جنایتکارانی که وظیفه‌ای جز حفظ این نظم ندارند بنشینند و از آن‌ها با سری خمیده تقاضای افزایش چندرغاز حقوق‌شان را بکنند!!!

فاصله حقوق و دستمزد امروز با این مذاکرات پر نشده و برعکس سال به سال بیشتر شده است. این را تجربه سالیان به ما می‌گوید و در مورد کسی که این تجربه را نادیده بگیرد تنها یک چیز می‌توان گفت و آن این است که این کار عمدا و آگاهانه صورت می‌گیرد.

اگر رژیم جمهوری اسلامی چنین احکام ظالمانه‌ای را علیه کارگران، معلمان و مدافعان طبقه کارگر صادر می‌کند برای این است که رژیم بیش از پیش نگران بقای خود و گسترش مبارزات مردم است. اگر دستگاه قضایی رژیم پس از مدتی کوتاه تبلیغات عوام‌فریبانه این گونه بی‌پروا دست به جنایت می‌زند برای این است که رژیم اسلامی بیش از همیشه متزلزل شده و در خطر سرنگونی قرار دارد.

جمهوری اسلامی گمان می‌برد که با صدور این احکام علیه پیشروان و سازماندهندگان جنبش‌های اجتماعی می‌تواند خللی در گسترش مبارزات آن‌ها بوجود آورد اما آن زمان دیگر گذشته است. امروز شرایط جامعه حتا با ۴ ماه پیش از آن قابل مقایسه نیست.

مطالبات جامعه به کف خیابان رسیده است، مطالباتی که جز با سرنگونی جمهوری اسلامی قابل تحقق نخواهند بود. شعار انقلاب در فضای جامعه طنین افکنده است. شعارهایی همچون: "جمهوری اسلامی نابود باید گردد" و "اون که میگه رفرا انوم، دروغ میگه به مردم".

راه مبارزه با احکام ظالمانه علیه کارگران و معلمان و دانشجویان، راه مبارزه برای افزایش دستمزد و حقوق و دیگر خواست‌های برحق توده‌ها، اعتصابات عمومی و همگانی و مبارزه رادیکال است. این تنها راه در شرایط کنونی است و هر گونه راه دیگر چیزی جز سراب و دروغ برای فریب توده‌ها نیست. این را تجربه سالیان مبارزه با جمهوری اسلامی به ما می‌گوید.

نبرد خونین گلابیاتورهای کوچک محله هرنی



بازمانده از تحصیل در خانواده های فقرزده ای که نان آوری ندارند و یاسپرست خانواده بیکار است، به اعتیاد به مواد مخدر مبتلا شده اند. کودکان و آینده سازانی که باید به درس و تحصیل مشغول می شدند، از درس و تحصیل مدرسه بازمانده اند، به کار درکارگاه ها، دست فروشی درمعابر و چهارراه ها و زباله گردی روی آورده اند و فاجعه بارت از آن اسیر اعتیاد به مواد مخدر شده اند. کودک آزاری و جنایت علیه کودکان درجمهوری اسلامی به این ها خلاصه نمی شود. به خوابیدن آن ها درکف خیابان های ناامن و بیغوله ها و تجاوز به آن ها و حتی به هل دادن و انداختن آن ها به دامان اعتیاد و فروش مواد مخدر خلاصه نمی شود. درجمهوری اسلامی کودکان را مانند دو خروس جنگی و دوسگ به جان هم می اندازند که یکدیگر را بدرند. ازکودکان برای قمار و شرط بندی استفاده می کنند، کودکان معتادی را که برای تأمین مواد و ارتزاق به پول نیاز دارند، درازاء چندغازی که تازه معلوم نیست به آن ها بدهند، مانند گلابیاتور های رم باستان به جان هم می اندازند و از لت و پار شدن این غنچه های نشکفته ی پرپر شده لذت می برند. اقدام وحشیانه ای که حتی اگر به دو خروس یا دو سگ هم خلاصه می شد، چیزی از وحشی گری و بهیمیت آن نمی کاست، درمحل هرنی تهران به امری عادی تبدیل شده است.

دولت ارتجاعی جمهوری اسلامی بیکاری میلیونی فزاینده، فقرکشننده، اعتیاد خلمان برانداز، فحشا و تن فروشی و ده ها مصیبت اجتماعی دیگر را درابعادی بسیار گسترده که هرگز درایران سابقه نداشته برمردم ایران تحمیل نموده است. جمهوری اسلامی که هرساله میلیارددهادار و هزاران میلیارد تومان را در راه ماجراجویی های سیاسی و نظامی و اهداف پان اسلامیستی خود در سوریه و عراق و لبنان و یمن و جاهای دیگر صرف حزب الله و گروه های اسلام گرای شیعی و یا صرف سپاه و بسیج و ارگان های سرکوب خود می کند یا به حلقوم مشتکی انگل دزد و فاسد در دستگاه روحانیت می ریزد، اما حاضر نیست برای نجات این کودکان، کاری مؤثر انجام دهد. جمهوری اسلامی نمی خواهد و قادر نیست با معضل اعتیاد به طورریشه ای برخورد کند و این لکه سیاه مایه ی ننگ و شرم بشریت مترقی که زندگی میلیون ها تن از مردم ایران را به تیرهگی و تباهی کشانده است از صفحه جامعه پاک کند. برعکس تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی پدیده اعتیاد کودکان و عوارض ناشی از آن روز به روز فراگیر تر شده، شمار معتادان از همه سن و سال از جمله درمیان کودکان افزایش یافته است.

دوقربانی چون نعش، نقش زمین و مغلوب شد، قمارکنندگان پول ها را رد و بدل می کنند. بازی به پایان می رسد تا دوباره با دو کودک دیگر آغاز شود. پدر معتادی که فرزند معتادش نقش زمین شده و قمار و شرط بندی را باخته است، فرزند خود را مورد شماتت قرار می دهد. طرف دیگر و برنده، مبلغ ۳۰ هزار تومان شرط بندی را از بازنده می گیرد. آن هم زمانی که قیمت یک کیلو گوشت به ۱۰۰ هزار تومان رسیده است. اما پول ناچیزی را که باید به کودک پیروز شده این جنگ به پردازد، بالا می کشد و این کودک می ماند که پول مواد مصرفی خود یا والدین خویش را چگونه تأمین کند.

"باید تا شب نشسته برای خورم و بابام شیشه جور کنم. امشب مهمون داریم، از این مسابقه که نشد چیز زیادی دربیارم. بی شرف سهمم رو بالا کشید. به من می گه سهمت همون مشروب و مواد که باهاش حال کردی. حسابش رو می رسم؛ صبر کن."

درمحل هرنی تهران، شرط بندی روی گلابیاتور های بی رمق و معتاد، شرکت کودکان در این قمار بی سابقه گاه با خواست و تشویق پدرانی که خود نیز معتادند، تبدیل شده به وسیله ی تهیه پول برای تأمین مواد و ارتزاق. کتک کاری و کتک خوری کودکان و جنگ تن به تنی که تماشایچیان آن نیز ازجنس خود جنگجویان و همه قربانی یک نظم ضد انسانی هستند، تبدیل به کار و شغل کودکان معتاد و گرسنه ای شده که هدایت آن را البته بزرگ سالان برعهده دارند.

آنان که این میدین جنگ و گود ها و محل ورود و خروج آن را اداره و کنترل می کنند و به فراوانی به توزیع مواد مخدر می پردازند و بساط شرط بندی را راست و ریس و سازماندهی و "بچه جنگی" ها را شناسائی و هدایت می کنند، همگی درامانند. دولت نیز علی رغم این که از وجود این مراکز اطلاع کامل و دقیق دارد اما هیچ اقدام جدی انجام نمی دهد. نیروی انتظامی البته گاه بساط این قمار و شرط بندی را تعطیل می کند، اما یکی دوروز بیشتر طول نمی کشد که نبرد گلابیاتور های کوچک اندام از سر گرفته می شود. کودکان و مردم فقیر و بیکار و معتاد و آواره و کارتن خواب، به زندگی شبه حیوانی ادامه می دهند، شب و روز چون کرم درمیان هم می لولند، در فقر و گرسنگی دائمی به سر می برند، برای تأمین پول به هرکاری دست می زنند، خود و فرزندانشان به نکبت و بدبختی بیشتر دچار می شوند، خصوصیات انسانی خود را اندک اندک از دست می دهند و فزازه های باورنکردنی از بهیمیت را به منصف ظهور می رسانند.

به اعتراف رسانه های حکومتی، اعتیاد به طورکلی، اعتیاد در محل هرنی تهران و اعتیاد به طور خاص درمیان کودکان زیر ۱۵ سال ابعاد تازه و "هولناکی" به خود گرفته است. علاوه بر افزایش شمار معتادان در میان نوجوانان، جوانان و بزرگ سالان، میلیون ها کودک کار و خیابانی، کارتن خواب ها، کودکان

اند. انبوه معتادان در این اماکن جمع می شوند، مواد مخدر و مشروبات الکلی استعمال می کنند و آزادانه به خرید و فروش مواد (از جمله شیشه و کراک دست ساز) می پردازند. کودکان معتاد ۸ تا ۱۳ سال نیز زیر دست و پای بزرگ سالان می لولند، به سبک آن ها سیگار می کشند، مواد مخدر خرید و فروش و مصرف می کنند، مشروبات الکلی می نوشند و بسیاری از آن ها شب را در همین خرابه ها و اماکنی مشابه آن سر می کنند و مورد تجاوز قرار می گیرند.

اما این هنوز تمام ماجرا و جنایتی که درحق کودکان اعمال می شود و تمام ابعاد مصائبی که بیکاران و فقیر ترین لایه های اجتماعی با آن دست به گریبانند نیست. هرنی اگرچه از سایر محله هایی که انبوه معتادان را درخود جای می دهند به نام تر است اما این هنوز تمام ویژگی این محله را توصیف نمی کند. درمحل هرنی با قمار و شرط بندی روی کودکان معتادی که آن ها را مانند خروس جنگی به جان هم می اندازند، نوع جدید و بدیعی از کودک آزاری و جنایت درحق کودکان به اجرا گذاشته می شود. معتادان به تماشای جنگ خونین کودکان می نشینند تا هم نوعی سرگرمی برای خود ایجاد کرده باشند و مهم تر از آن، هم شانس خود را برای بدست آوردن پولی که با آن مواد تهیه کنند، بیامایند.

دو کودکی که خود نیز معتادند، پیش از آغاز جنگ تن به تن، با مصرف مواد مخدر و مشروب الکلی حسابی شارژ می شوند و پس از ورود به گود مبارزه ای خونین و ضد انسانی، نخست دور گود می چرخند، علیه هم رجز می خوانند و از پی آن با مشت و لگد به جان هم می افتند. آنان که روی بُرد و باخت و نتیجه این جنگ شرط بندی کرده اند، هرگروه یکی از طرفین این جنگ تن به تن را تشویق و ترغیب می کنند. بساط خرید و فروش و رد و بدل مواد بی وقفه ادامه دارد. دیگرانی که گرداگرد این گلابیاتورهای کوچک بی سیر و سرنیزه را گرفته اند و بساط تزریق و دود و امثال آن را دایر کرده اند نیز، به تماشای صحنه نبرد گلابیاتورها می نشینند و به سبک و سیاق خویش جنگجویان کوچک اندام را تشویق می کنند. بخش هایی نیز که به حاشیه دیوارها خزیده اند، خماریا نشنه، چرت می زنند و درعالم دیگری سیرو سیاحت می کنند.

درمیان گود اما جدال خونین گلابیاتورهای کوچک ادامه دارد. هریک از دو کودکی که بزرگ سالان آن ها را به میدان جنگ فرستاده اند، تمام توان خود برای پیروزی در این نبرد را به کار می بندد. هریک از این دو قربانی به پیروزی خود و مبلغ ناچیزی می اندیشد که درصورت پیروزی، کسب می کند. مبلغی که قرار است با آن، مواد (شیشه یا کراک) مورد مصرف یک وعده خود، پدریا مادر معتاد خود را تأمین کند. مشت و لگد و جنگ بیرحمانه دو کودکی که به حد دوجیوان تنزل داده شده اند، مادام که یکی از طرفین کاملاً لت و پار نشده باشد ادامه می یابد. خون از سر و روی گلابیاتور های کوچک جاری می شود. وقتی که یکی از

چهل و نهمین سالگرد حماسه سپاهک خجسته باد

با فرا رسیدن ۱۹ بهمن، روزنبرد حماسی سپاهک، سازمان ما چهل و نهمین سال حیات سیاسی پر افتخار خود را پشت سر می‌گذارد. ۴۹ سال پیش رفقای قهرمان ما، با آگاهی و جسارت کمونیستی، حماسه سپاهک را آفریدند، جزیره ثبات و آرامش رژیم سلطنتی را برهم زدند و مرحله نوینی را در جنبش کمونیستی بنا نهادند. حماسه آفرینان سپاهک با اقدام شجاعانه و بی‌باکانه خود، فضای یأس و رکود سیاسی حاکم بر جامعه را درهم شکستند، جان خود را در راه آرمان‌های کارگری و سوسیالیستی فدا کردند و نام خویش را برای همیشه جاودان ساختند.

کارگران، زحمتکشان و مدافعان آزادی و سوسیالیسم

چهل و نهمین سالگرد نبرد حماسی سپاهک را در شرایطی پارس می‌داریم که رژیم جمهوری اسلامی با بحران‌های عمیق اقتصادی و سیاسی دست به گریبان است. این رژیم در تداوم ۴۱ سال حاکمیت ننگین خود، بار دیگر به دستگیری، شکنجه و اعدام مخالفان سیاسی، فعالین جنبش کارگری و فعالین سایر جنبش‌های اجتماعی ابعاد گسترده‌ای بخشیده است. طبقه ارتجاعی حاکم، ناتوان از حل بحران‌های موجود، ایجاد رعب و وحشت و توسل به سرکوب و اختناق بیشتر را یگانه راه حفظ حکومت خویش و تداوم نظام ستمگراانه سرمایه داری می‌داند و گمان می‌کند با سرکوب و کشتار و ایجاد ترور و وحشت می‌تواند خود را از خطر سرنگونی برهاند و حاکمیت خویش را ابدی سازد.

کارگران و زحمتکشان

رژیم جمهوری اسلامی تمام بار بحران اقتصادی را بردوش کارگران و زحمتکشان انداخته است. امروز طبقه کارگر ایران با فقر مطلق دست به گریبان است. میلیون‌ها کارگر بیکار حتی از یافتن کاری که بتوانند از طریق آن دستمزد ناچیزی بدست آورند محرومند. وخامت شرایط زندگی کارگران و سایر توده‌های زحمتکش، تنها محدود به وضعیت معیشتی و اقتصادی آنها نیست. شرایط سیاسی و زندگی معنوی کارگران، معلمان، زنان، دانشجویان و دیگر اقشار زحمتکش و تهیدست جامعه از این هم وخیم‌تر است چرا که آن‌ها از هر گونه حقوق و آزادیهای سیاسی و اجتماعی و مدنی محرومند و در بی حقوقی مطلق به سر می‌برند. تنگناهای سیاسی و معیشتی روز به روز افزایش یافته و مجموعه شرایط زندگی و فشارهای اقتصادی و سیاسی، برای کارگران و عموم زحمتکشان به معنای واقعی غیرقابل تحمل شده است. آنان خواهان تغییر و دگرگونی وضع موجود هستند و برای آن در اشکال گوناگون دست به مبارزه زده به‌ویژه در شکل تظاهرات و راه پیمائی به اعتراض برخاسته‌اند و دست به قیام زده‌اند.

کارگران و زحمتکشان

در برابر اعتراضات خیابانی و خیزش‌های توده‌ای، رژیم ارتجاعی حاکم به یگانه حربه همیشگی خود یعنی سرکوب و زندان و وحشی‌گری متوسل شده است. ارتجاع حاکم در قیام آبان ۱۵۰۰ معترض خیابانی را به قتل رساند و نزدیک به ده هزار نفر را دستگیر و زندانی کرد. اما اعتراضات توده‌ای و اعتراضات گسترده دانشجویی در چندین شهر در دی ماه، نشان داد که با سرکوب و کشتار و وحشی‌گری نمی‌توان جلو اعتراضات گسترش‌یافته توده‌ای را گرفت. مردم دیگر نمی‌خواهند شرایط موجود را تحمل کنند و نشان دادند که برای آزادی و رهائی، حاضرند از جان خود نیز بگذرند. برای رهائی از وضع موجود هیچ راه دیگری جز تشدید مبارزه و به میدان آمدن گسترده کارگران و دیگر زحمتکشان وجود ندارد. با گسترش اعتصابات کارگری، پیوستن معلمان، پرستاران و سایر زحمتکشان به اعتصاب و سازماندهی اعتصابات سراسری، باید نیروی سرکوب رژیم را فلج کرد. تنها اعتصاب عمومی سیاسی است که می‌تواند حاکمیت سرمایه داران را در مقیاس سراسری به چالش بکشد و زمینه را برای قیام مسلحانه فراهم سازد. تنها راه نجات از شرفجایی که رژیم جمهوری اسلامی به بار آورده است تشدید مبارزه و براندازی تمام نظم موجود است. تجربه مبارزات در دوران رژیم سلطنتی شاه نشان داده که مؤثرترین و قطعی‌ترین راه مبارزه برای سرنگونی رژیم، توسل به اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه است.

کارگران و زحمتکشان

ما فعالین و هواداران سازمان فدائیان (اقلیت) - داخل کشور، روز ۱۹ بهمن، چهل و نهمین سالگرد حماسه سپاهک را در کنار شما کارگران و زحمتکشان و روشنفکران انقلابی جشن می‌گیریم و این روز بزرگ را به عموم مردم زحمتکش ایران تبریک می‌گوییم. ما فعالین و هواداران سازمان فدائیان (اقلیت) - داخل کشور در تمام مراحل براندازی نظم موجود، ایجاد یک حکومت شورائی و کارگری و استقرار سوسیالیسم در کنار شما و همدوش شما خواهیم بود.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی

زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

کار نان آزادی - حکومت شورایی

فعالین و هواداران سازمان فدائیان (اقلیت) - داخل کشور

۹۸ بهمن

نبرد خونین گلا دیاتورهای کوچک محله هندی

وزارت آموزش و پرورش هر از چند گاه در مورد شناسائی کودکان بازمانده از تحصیل و بازگرداندن آن‌ها به چرخه تحصیل لاف می‌زند، سازمان بهزیستی و وزارت بهداشت از دایره نمودن مراکز ترک اعتیاد و نگهداری و مراقبت از کودکان در بیمارستان‌ها زیاده‌گویی می‌کنند، نیروی انتظامی از جمع‌آوری کودکان کار و خیابانی و کودکان معتاد دم می‌زند، اما هر سال بر تعداد کودکان کار و خیابانی، کودکان بازمانده از تحصیل و کودکان معتاد افزوده شده است.

چهل و یک سال حاکمیت جمهوری اسلامی، جامعه ایران را از همه جهت به معنای واقعی کلمه به قهقرا برده است. جمهوری اسلامی جز نکبت و بدبختی، جز بی‌کاری و بی‌آیندگی و جز فقر و فلاکت و گرسنگی و کشتار و زندان، هیچ ثمر دیگری برای توده‌های زحمتکش مردم ایران نداشته است. این رژیم، هزاران تن از کارگران، دانشجویان، معلمان، نویسندگان و روشنفکران انقلابی و بهترین فرزندان کشور را به جوخه‌های مرگ سپرده یا در معابر عمومی و اعتراضات خیابانی به گلوله بسته، یا در زندان‌ها به بند کشیده است. رژیم سرمایه داری که در نکبت بارترین شکل حاکمیت آن، میلیون‌ها کودک و نوجوان و جوانان کمتر از ۱۵ سال و بالاتر از آن را به ورطه فقر و بی‌کاری و به دامان اعتیاد رانده است. مثنی دزد و غارتگر و طبقه‌ای به کلی فاسد که جامعه را به تباهی کشانده‌اند، خود را بر هشتاد میلیون مردم ایران تحمیل نموده و هرخواست و اعتراضی را با سرکوب و سرنیزه پاسخ داده‌اند.

پرونده فساد و گندیدگی نظم حاکم اما کامل شده و عمر این حکومت پوسیده به پایان رسیده است. بوی گند و زنده‌ی کتافات و لجنی که رژیم سرمایه داری حاکم بر ایران به همه سو پراکنده است، شامه جامعه را به شدت آزرده است. جنایات بی‌شمار ارتجاع حاکم از جمله جنایات آن در حق کودکان، بسیار دهشتناک و غیر قابل باور است. بسیار بعید است نمونه آن حتی در فقیرترین کشور های سرمایه داری جهان پیدا شود. فراگیری اعتیاد و گسترش روزافزون آن و پدیده کودکان معتاد و لجن زار بزرگی که جمهوری اسلامی میلیون‌ها کودک را به درون آن پرتاب کرده است، به روشنی پوسیدگی و گندیدگی تام و تمام سرمایه داری حاکم بر ایران را نشان می‌دهد و ضرورت براندازی آن را یادآوری می‌کند.

نظم فاسد و گندیده حاکم را بی‌معطلی باید برانداخت. جمهوری اسلامی و کتافات آن را در اعماق زمین و زیر خروارها خاک باید مدفون کرد. اداره کشور و تمام امور جامعه بایستی در دست شوراهای کارگران و زحمتکشان و عموم تهیدستان قرارگیرد تا سرنوشت خود را در دست گیرند، فقر و بی‌کاری و اعتیاد را ریشه کن سازند، زمینه شکوفائی استعدادها را فراهم آورند تا رایحه خوش شکوفائی غنچه‌ها و گل‌های رنگارنگ، سراسر جامعه را پُر کند و لبخند بر لبان این "مردم بی‌لبخند" بنشاند.

نبرد خونین گلا دیاتورهای کوچک محله هرندی

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به آدرس زیر ارسال نمایید.

سونیس:

Sepehri
Postfach 410
4410 Liestal
Switzerland

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.
شماره حساب:

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

NL08INGB0002492097
Amsterdam, Holland

نشانی ما بروی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

کانال آرشیو نشریه کار ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) در تلگرام:

<https://t.me/karfadaianaghaliyat>

آدرس کانال سازمان در تلگرام:

http://T.me/fadaian_aghaliyat

آدرس سازمان در اینستاگرام:

<https://www.instagram.com/fadaianaghaliyat>

آدرس سازمان در توئیتر

<https://twitter.com/fadaiana>

آدرس سازمان در فیس بوک

<https://www.facebook.com/fadaian.aghaliyat>

آدرس نشریه کار در فیس بوک

<https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat>

[kar.fadaianaghaliyat](https://www.facebook.com/kar.fadaianaghaliyat)

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR Organization
Of Fadaian (Aghaliyat)
No 857 February 2020

نظام گنبدیده سرمایه داری حاکم بر ایران به بار آورده است بر ملا می سازد.
در فرعی های هرسه خیابان اصلی محله هرندی، اغلب خانه ها فرسوده و توسری خورده اند که فقیر ترین و فرودست ترین لایه های اجتماعی را در خود جای داده اند. عابری این معابر نیز "اغلب ظاهری ژولیده و کثیف دارند" با کیسه سیاهی بردوش که همه زندگی شان را داخل آن ریخته اند. جابجا خانه هایی دیده می شود که دیگر کسی در آن ها زندگی نمی کند. ساختمان های مخروبه، گودال ها، بوستان ها و پلاک های متروکه" به محل تجمع معتادان، کارتن خواب ها، بی خانمان ها، فروشندگان و خریداران مواد مخدر و دیگر لایه های وازده جامعه تبدیل شده

در صفحه ۸

محله "هرندی" واقع در جنوب تهران، پایتخت جمهوری اسلامی "ام القرای اسلام" که خیابان شوش، علیزاده و خیابان محمدی از جمله خیابان ها و معابر اصلی آن است، به مرکز جنایت جدیدی علیه کودکان و نوجوانان کم سن و سال تبدیل شده است. روزنامه همشهری گزارش در دناکی از وضعیت کودکان معتاد در این منطقه به چاپ رسانده است که ایسنا از آن به عنوان "روایت تکان دهنده از یک قمار جدید" نام برده است. مطالعه این گزارش که مو بر تن هر کس که بونی از انسانیت برده باشد راست می کند، گوشه دیگری از ابعاد جنایت های بی کران و هولناکی که رژیم جمهوری اسلامی علیه کودکان مرتکب شده را نشان می دهد و مصائب بی شماری را که



shora.tv@gmail.com

تلویزیون دکراسی شورایی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان های زحمتکش، شریف و ستم دیده ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می کنند

برنامه های تلویزیون دموکراسی شورایی از اول فوریه ۲۰۱۹ برابر با ۱۲ بهمن ماه ۱۳۹۷ بر روی شبکه تلویزیونی Komala TV / Shora TV پخش می شود.

مشخصات ماهواره های شبکه تلویزیونی "کومله تی وی / شورا تی وی" بدین قرار است:

ماهواره یاه ست (yahsat) فرکانس: ۱۱۹۵۷ سیمبل ریت ۲۷۴۸۰
پولاریزاسیون عمودی

ساعات پخش برنامه های تلویزیون دموکراسی شورایی:
دوشنبه: از ساعت ۹ تا ۱۱ شب

سه شنبه: بازپخش ساعت ۳ تا ۵ بامداد - ساعت ۹ تا ۱۱ صبح و ساعت ۳ تا ۵ عصر

چهارشنبه: از ساعت ۹ تا ۱۱ شب

پنجشنبه: بازپخش ساعت ۳ تا ۵ بامداد - ساعت ۹ تا ۱۱ صبح و ساعت ۳ تا ۵ عصر

جمعه: از ساعت ۹ تا ۱۱ شب

شنبه: از ساعت ۹ تا ۱۰ شب

شنبه: بازپخش ساعت ۳ تا ۵ بامداد - ساعت ۹ تا ۱۱ صبح و ساعت ۳ تا ۵ عصر

یکشنبه: بازپخش ساعات ۳ تا ۴ بامداد، ساعت ۹ تا ۱۰ صبح و ساعت ۳ تا ۴ بعدازظهر

آدرس ایمیل: Shora.tv@gmail.com، شماره تلفن: ۰۰۴۵۳۶۹۹۲۱۸۷

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی